



جنگ روایت‌ها از جنگهای بابیان در مازندران عصر ناصری بر پایه دستنوشته‌های نو یافته‌ای از ۱۲۶۵ق.

محمدحسین سلیمانی

استادیار گروه تاریخ دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران. پست الکترونیک: Email: M.Soleymani@umz.ac.ir

چکیده

از جنگهای بابیان در مازندران عصر ناصری در منابع روایت‌های مختلف و نایکدستی برجای مانده است. یکی از این روایت‌ها دستنوشته نو یافته‌ای از سال ۱۲۶۵ق. است. این منبع می‌تواند در کنار منابع رسمی و بابی به شناخت بهتر پژوهشگران از چگونگی تکاپوها و جنگهای بابیان در قلعه شیخ طبرسی یاری کرده و نیز به تصحیح و تکمیل روایت‌های نایکدست و گاه متضاد نیز کمک نماید. این دستنوشته بی‌نام بوده و مؤلف آن نیز ناشناخته است، ولی جزئیاتی که از رویدادها به دست داده می‌رساند که به احتمال از نزدیکان یا گماشتگان دیوانی یکی از رجال مازندران بوده است. هدف از پژوهش پیش رو بررسی روایت‌های مختلف از جنگهای بابیان بر پایه دستنوشته یاد شده است. یافته‌ها نشان داد که بابی‌ها هم از دید نهاد سلطنت و هم نهاد روحانیت یک خطر بالقوه بشمار رفته و دفع فوری آنان برای هر دو نهاد بایسته بود. بررسی‌ها نشان داد که این دو نیرو در شش جنگ مقدماتی و یک جنگ نهایی در برابر یکدیگر صف‌آرا شدند. هر چند در آغاز فدائیان بابی به رهبری ملاحسین و سپس محمدعلی بارفروشی به پیروزی‌هایی دست یافتند، ولی در جنگ نهایی که با فرمان میرزا تقی خان امیرکبیر و پیوستن قوای حکومتی همراه با توپ و خمپاره به سرداری سلیمان خان سرتیپ از تهران به میدان درگیری همراه بود، معادلات جنگ دگرگون گردید. به گونه‌ای که محاصره بابی‌ها با تجهیز قشون تنگ‌تر و با محاصره غذایی و به دنبال آن گرسنگی شدید ایستادگی آنان درهم شکست و زمینه را برای تن‌سپاری آنان فراهم نمود. همچنین بررسی‌ها نشان داد که بیش مورخ دستنوشته رسمی و همسو با حکومت قاجاریه است. وی گاه در بیان برخی رویدادها خاموشی روا داشته و برخی داده‌ها و اعداد نیز با منابع دیگر همسان نیست. مورخ کوشیده فضای روایت خود را در دو جبهه حق و باطل بازتعریف نماید. وی برای تقریب به ذهن مردمان آن روزگار از کتاب طوفان البکاء یاری بسته و کوشیده فضای صحرای کربلا را این بار در جنگ بابیان بازآرایی نماید. این پژوهش کوشید با معرفی این دستنوشته و با یاری برخی از داده‌های تاریخی به برخی از تاریکی‌ها پرتو افکند.

کلید واژه‌ها:

بابیه، جنگهای بابیان، مازندران، بقعه شیخ طبرسی، ملاحسین بشرویه‌ای، محمدعلی بارفروشی

استناد: سلیمانی، محمدحسین (۱۴۰۴). جنگ روایت‌ها از جنگهای بابیان در مازندران عصر ناصری بر پایه دستنوشته نو یافته‌ای از ۱۲۶۵ق. تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، ۱۳-۲۵.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

پیدایش بابیه برآمده از یک تحول در مبانی کلامی شیعه امامی و بویژه برخاسته از اندیشه‌های آخرالزمانی پیروان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی پس از برافتادن حکومت صفوی بود. گذشته از ریشه‌ها و روند تاریخی آن اندیشه‌ها که هدف بررسی کنونی نیست، علی محمد باب در ۱۲۶۴ق در واپسین سالهای حکمرانی محمدشاه قاجار خود را باب و سپس امام زمان نامیده و پیروانی در هر سوی ایران برای بیعت به سوی خود کشانید. در این سال یکی از پیروان وی به نام محمدعلی بشروی با همراهانش از مشهد به مازندران وارد شدند. به دنبال آن میان مردم محلی، قشون و قوای حکومتی و بای‌ها کشمکش‌ها و جنگهایی روی داد. ناآرامی‌های مازندران تا آنجا پیش رفت که میرزا تقی خان امیرکبیر ناچار شد برای مهار آن توپخانه و خمپاره‌شاهی را به مازندران گسیل دارد. از این رویداد در منابع رسمی و بای‌روایت‌های نایکدست و گاه متضادی برجای مانده است. تا کنون در پیرامون این رویداد پژوهشهای ارزشمندی به انجام رسیده است. از جمله عباس امانت (۱۳۸۳) به رابطه «قدرت و دین» در «جهان شیعه و جنبش بایی» پرداخته است. کاشانی ثابت (۱۳۸۸) به «بابیان و مسئله خشونت» با «نگاهی به روایت‌های جنگ قلعه طبرسی» پرداخته است. موجانی (۱۳۹۰) «تاریخ‌نگاری بابیگری و بهائی‌گری در ایران» را بررسی نموده است. فروزش (۱۳۹۶) نیز به «ترکیب و خاستگاه اجتماعی شورشیان بایی با تأکید بر شورش بایی‌ها در مازندران ۱۲۶۴-۱۲۶۵ق» توجه کرده است.

هدف از پژوهش پیش رو بررسی روایت‌های رسمی و غیر رسمی از جنگهای بابیان و کنشگران آن در مازندران بر اساس دستنوشته نویافته‌ایست که همزمان با این رویداد نگارش شده است. چنین می‌نماید که از این دستنوشته تا کنون در هیچ پژوهشی بهره گرفته نشده بنابراین بررسی این دستنوشته بایسته می‌نماید. با نگر به یگانه بودن دستنوشته و دیدگاه رسمی تاریخنگار در ثبت رویدادهای آن روزگار معرفی و پژوهش بر آن متن بایسته است. این متن دارای ارزشهای تاریخی بسیاری بوده و می‌تواند منبع دست‌اولی برای چگونگی رویارویی‌های بابیان با مردم محلی و قوای حکومتی بوده باشد. همچنین با درنگ بر آنکه مورخ در هنگام بیان روایت خود، جغرافیای هر رویداد را نیز توصیف کرده، می‌تواند به تاریخ محلی مازندران روشنای بیشتری افزاید. پژوهش پیش رو با روش تاریخی و تحلیلی و بر پایه دستنوشته «جنگهای بابیان در مازندران» سامان یافته است. این دستنوشته با شماره اموالی ۸۰۰ در گنجینه کتابخانه مدرسه ولی عصر (عج) خوانسار نگهداری و نخستین بار از سوی پژوهشگر مقاله پیش رو شناسایی، فهرست و معرفی گردیده است (سلیمانی، ۱۴۰۴: ۱۹۷۸).

دستنوشته نویافته «تاریخ جنگهای بابیان»

«تاریخ جنگهای بابیان» گزارشی است رسمی از تکاپوهای بابیان نخستین در مازندران عصر ناصری. از این متن تاکنون نسخه دیگری بدست نیامده است. دستنوشته چنانکه کاتب رقم زده، در سال ۱۲۶۴ق. به انجام رسیده، ولی این رقم نمی‌تواند درست بوده باشد، زیرا در متن به رویدادهای سال ۱۲۶۵ق نیز پرداخته شده است. از جمله در آن به صراحت از کشته شدن محمدعلی بارفروشی در سبز میدان بارفروش در ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۶۵ یاد شده، بنابراین انجام تألیف و نیز انجام کتابت دستنوشته می‌باید پس از آن تاریخ بوده باشد. مؤلف نه در آغاز و نه در انجام رساله از خود یاد نکرده است. وی همچنین بر کتاب خود در دیباچه، خاتمه و انجامه نامی ننهاده است. همچنین دستنوشته دارای فصل‌بندی و تیوب مرتبی نیست. از شیوه روایت وی چنین برمی‌آید که وی در واپسین سالهای حکمرانی محمدشاه قاجار و آغازهای عصر ناصری نزد یکی از شاهزادگان یا صاحب‌منصبان جایگاهی رسمی داشته است. وی به

نامه‌هایی که از سوی بابیان به شاهزاده قاجار و بیگلربیگی مازندران نگاشته می‌شده، دسترسی داشته و ازین روی شاید منشی، مستوفی، لشکرنویس یا از گماشتگان و نزدیکان شاهزاده خانلر میرزا (د: ۱۲۷۸ق.) بوده است. خانلر میرزا ملقب به احتشام‌الدوله فرزند هفدهم عباس میرزا و فرمانفرمای مازندران در آن روزگار بوده (نک: عضدالدوله، ۱۳۶۲) و در جنگهای بابیان در شیخ طبرسی نقش آفرین بوده است.

بررسی و نقد منابع

چنین می‌نماید که تاریخنگار خود دیده‌ور رویدادهای مازندران نبوده و تاریخ خود را از گفته‌های دیگران برشنیده و سامان داده است. پاره‌ای از گزارش‌های وی برگرفته از یک «راوی» ناشناخته است که در کتاب از وی این گونه شده: «راوی مذکور چنان ذکر می‌کند»، «راوی مصنف چنین ذکر می‌کند»، «اما راوی مصنف چنان ذکر می‌کند که چون...». با اینهمه وی گاه از «روایت صحیح» یاد کرده و این می‌رساند که مؤلف روایات گوناگونی را برشنیده و گاه یکی را بر دیگری برتری داده است.

تاریخنکار جنگ با بابیان را جنگی مقدس قلمداد و فضای روایت خود را به صحنه‌های غمبار دشت کربلا پیوند می‌زند. وی جنگ قوای حکومتی با بابیان را در قلعه شیخ طبرسی مازندران همچون کارزار صحرای کربلا بازآرایی کرده است. در این صحنه‌پردازی: دو جبهه «بابیان» و «اسلامیان»، یک گروه «کافران»، «ظالمان» و «اشقیاء» دیگری «مؤمنان»، «مظلومان» و «معصومین» رویاروی یکدیگر به جهاد می‌پردازد. در این دیدگاه در یک سو «رستگاران» و در سوی دیگر «لعنتی‌ها» «یزیدی‌ها» و «دوزخیان» در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند. بیگمان این سبک از فضاسازی برگرفته است از فضای کتاب طوفان البکاء فی مقاتل الشهداء است که روایت‌های آن در میان توده مردم در آن روزگار بسیار محبوب و آشنا بوده است. این کتاب در مصائب اصحاب کربلا و احوالات امامان معصوم بوده و به دست محمدابراهیم جوهری هروی (۱۲۵۳ق.) نوشته شده است. پاره‌ای از گزاره‌های کتاب نشان می‌دهد که مؤلف از آن متن تأثیر بسیاری پذیرفته و بویژه در فضاسازی روایت خود از آن به فراوانی بهره جسته است. از جمله برخی شخصیت‌های آن روز با شماری از اشخاص آن کتاب مانند شده‌اند:

[محمد علی بارفروشی] که در شرارت ثانی یزید و خولی بوده طلب فرموده که باید به رسالت به نزد

این قوم رفته (ناشناخته، نسخه خطی ۸۰۰: ۳۸۰ f.).

افزون بر شخصیت‌ها، شماری از عبارت‌ها نیز از متن کتاب طوفان البکاء برگرفته شده است. جدول ۱ بخشی از این تأثیرپذیری‌ها را نشان داده است:

جدول ۱- بررسی تطبیقی متن دستنوشته با کتاب طوفان البکاء

کتاب طوفان البکاء	دستنوشته جنگهای بابیان در مازندران
اگر چه سپهر بی مهر نیرنگ ساز را همیشه دست تعدی دراز و روزگار غدار شعبده‌باز پیوسته ناکس پرست و سفله‌نواز است نه بجنک آن اعتقادی و نه به علم آن اعتمادی است. نظم:	اگر چه سپهر بی مهر نیرنگ‌ساز را همیشه دست تعدی دراز و روزگار غدار شعبده‌باز پیوسته ناکس پرست و سفله‌نواز است. نه به جنگ او اعتقادی و نه به صلح آن اعتمادی است.
سفله‌کان زمانه را ز بام	سفله‌گان زمانه را از ایام
عزة اول رسد هلاک آخر	عزت اول رسد هلاک آخر
میبرد قوم لوط را بفلک	می‌برد قوم لوط را به فلک
لیک می افکند بجنک آخر	لیک می افکند به جنگ آخر
(جوهری، ۱۳۲۳ق: ۱۷۷).	(ناشناخته، نسخه خطی ۸۰۰: ۴۱۹ f.).

بدین‌سان تاریخ‌نگار برای گره زدن رویداد جنگ‌های بابیان با قوای حکومتی در قلعه شیخ طبرسی فضای آشنا و کتاب طوفان البکاء را برگزیده تا به پندار خود فضای جبهه حق و باطل را بازآرایی و بازنمایی کند. در این بازنمایی بارفروشی «ملعون یاغی»، «ملعون روسیاه» و «لعین سگ ستم‌گر» خوانده شده است.

تاریخننگاری و تاریخنگاری

از دیدگاه تاریخنگار پیدایش و خیزش بابیه «حکایت عجیب و افسانه غریبی» بوده که «در بلاد اسلامیان روی نموده» است (همو، همان : ۲ f). وی کتاب خود را به انگیزه «ثبت در تاریخ» نگاشته «تا دیگران در ضلالت و گمراهی قدم نگذارند» (ناشناخته، نسخه خطی ۸۰۰ : ۴۸ f). زاویه دید وی در کتاب پیش رو به رویدادها و ناآرامی‌ها رسمی است. مورخان رسمی در روزگار قاجار رخدادهایی که به هر میزان نظم سیاسی موجود را به چالش می‌کشید، با عنوان «فتنه» یاد می‌کردند، چنانکه اعتضادالسلطنه تاریخ خود را در پیرامون این رویداد «فتنه باب» نام نهاده است:

پس فتنه باب بالا گرفت و حاجی میرزا آقاسی مرحوم به عرض محمد شاه مغفور رسانید که باید باب را به جایی حبس نمود که رفع این فتنه بشود (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۲: ۱۹).

در تاریخنگاری رسمی دوره قاجار افزون بر «فتنه» از «شورش» و «محاربه» نیز برای بازنمایی رویدادهای اینچنینی بهره گرفته شده است. برای نمونه از یورش شیخ عبیدالله نهری به آذربایجان در سال ۱۲۹۷ هجری با عنوان «محاربه» «شورش» و «فتنه» یاد شده است (نک: سلیمانی و فریدونی، ۱۳۹۲: ۲۸). برخی مورخان رسمی نیز از بابیه با عنوان «بابیه بدآیین» کرده‌اند (خورموجی، ۱۳۴۴: ۶۰).

مورخ ناشناخته ما جنگهای بابیان در مازندران را از بینش دینی «محاربه» و «ارتداد» روایت نکرده، بلکه از دیدگاه عرفی و بویژه تزلزل در ارکان سلطنت قاجاریه رصد کرده است. همزمانی مرگ محمد شاه با آغاز تکاپوهای بابیان، نگرش تاریخنگار را در توجیه سرکوب بابیان در راستای انتقال و تثبیت قدرت پررنگ‌تر کرده است. وی ناصرالدین شاه جوان را «شاه جهان‌مدار» و «حضرت قطب فلک امکان» و «شهره سالکان کشور ایمان» و «دایر مدار خطه ایران» خوانده است. میرزا تقی خان امیرکبیر را نیز با عناوینی چون «وزیر با تدبیر» «حضرت قطب فلک امکان» و «شهره سالکان کشور ایران» و «دایره خطه ایران» و «وزیر گردون سریر و دبیر عطار تدبیر» ستوده است (ناشناخته، نسخه خطی ۸۰۰ : ۹ f).

تاریخننگار پس از شکست بابیان بی‌آنکه انگیزه سرکوب را ارتداد، بدآیینی یا آموزه‌ها و باورهای آنان قلمداد نماید، «سرکشی در برابر پادشاهان» و آزمندی آنان به ریاست دنیا را پررنگ نموده است:

و در روز جمعه ملا سعید با یارانش را در میدان وکیل به اجماع خاصه و عامه ایشان را کشتند و سرهای ایشان را جدا نمودند، جسد اینها در بیرون دروازه بارفروش سوزانیدند و سرها را بر سر دروازه‌ها آویزان نموده، بعد از چند روز دیگر سرهایشان را از پوست درآورده بر صندوق چوبی بر چارسوق بازار آویزان نمودند که دیگر با پادشاهان سرکشی و به ریاست دنیا طمع نکنند (ناشناخته، نسخه خطی ۸۰۰ : f. ۲۹).

این بینش در هنگام بازنمایی کشتن رسول بهنمیری از سردستگان محلی همسو با بابیان نیز دیده می‌شود. وی مردم را بیم می‌دهد تا با «سلطان شرع و عرف خطا نورزند»:

رسول را سربریده در بارفروش بردند و در بازارها گردانیدند تا دیگران را عبرت شود و پا از اندازه گلیم خود دراز نکنند و با سلطان شرع و عرف خطا نورزند که مورد مؤاخذه و سیاست شوند (ناشناخته، نسخه خطی ۸۰۰ : ۳۶ f).

در دستورکار و شیوه مورخان رسمی چنان بوده که از برچالش‌کشندگان نظم موجود به ناپسندی یاد کنند. تاریخنگار ما نیز با عناوین و خطاب‌های ناپسند از آن گروه یاد کرده است. وی از باب با عنوان «سید معجول» (همو، همان : ۷ f)، «مرد معجون» (همو، همان : ۸ f)، «ملعون مردود بیگانه از رب و دود»، از محمدعلی بارفروشی با عناوین «محمدعلی طاغی»، «سید مدعی نیابت و مخرب شریعت»، «مفسد الارضین»، «مخرب دین مبین»، «جوان بایی و از خداوند خویش یاغی»، «محمدعلی طاغی» (همو، همان

f. ۵: «جوان بایی و از خداوند خویش یاغی» (همو، همان: f. ۷)، «حاجی طاغی»، «نقطه کفر» (همو، همان: f. ۸)، «بدبخت نطفه حرام»، «سرخیل مشرکین»، «مغبون»، «آن مردود بدتر از یهود» (همو، همان: f. ۱۲)، «زندیق ملعون»، «آن مردود» (همو، همان: f. ۱۳)، «آن حضرت مردود»، «فرعون ثانی و به مثل گاوساله سامری» (همو، همان: f. ۱۳)، «کافر زندیق» (فریم ۱۳)، «مثل گاوساله سامری»، «مثل نقطه کفر» (همو، همان: f. ۱۹) و از طاهره قره العین با عنوان «ملعونه ازل و ابد» و «طاهره یاغی»، از بابیت با عنوان «پردۀ کفر» و «فتنه» یاد کرده است. وی همچنین از پیروان باب با عناوینی چون گروه اشرار، «گروه ضالّه»، «جماعت غدار» (همو، همان: f. ۱۲)، «جماعت سست اعتقاد» (همو، همان: f. ۱۳)، «جماعت یهود» (همو، همان: f. ۱۴)، «جماعت یاغی طاغی» (همو، همان: ۸۱۷)، «جماعت شومیّه»، «جماعت یاغیان» (همو، همان: f. ۱۸)، «کفره»، «ملحدان عنید»، «جماعت بی‌دین»، «جماعت بایی طاغی»، «جمعی از اشرار»، «جماعت شومیّه»، «گروه طاغی»، «گروه ظالمت» و «لشکر شیاطین» (همو، همان: f. ۲۸) و «طایفه ضالّه» (همو، همان: f. ۹) یاد کرده است. بی‌گمان هدف تاریخنگار از بکارگیری چنین عناوینی مشروعیت‌زدایی از بابیان بوده، بویژه که در آن هنگام رویاروی با حکومت دست به شمشیر شده و به خیزش خود سمت‌وسوی قهرآمیز داده بودند. گذشته از این دست یادکردها، تاریخنگار از گماشتگان حکومت قاجاریه با عناوین و خطاب‌های نیکو یاد کرده است، برای نمونه وی در سراسر متن شاهزاده خانلر میرزا فرمانفرمای مازندران را «شاهزاده آزاده» خوانده است. همچنان که سعیدالعلماء را با عناوین «فخر المجتهدین»، «جناب وحید العصری» «نمایندۀ راه شریعت» و «شناسندۀ طریق طریقت» و «منزوی زاویه حقیقت» «مجتهد الزمانی» یاد کرده و برای وی از عبارت دعایی «حرّسه الله و عن الآفات و حفظه الله و عن البلیات» بهره جسته است (همو، همان: f. ۹). بایست به یادآوری است که تاریخنگار علی‌رغم بکارگیری پسوندهای ناپسند برای بابیان، گاه از عناوین درون‌مسلمکی آنان مانند «ذکر» برای سید علی محمد باب، «حضرت» و «حضرت قدوس» برای محمدعلی بارفروشی بهره گرفته است.

بینش مورخ در سراسر متن بینشی سیاه و سفید است. از دید وی دو گروه درگیر در این میدان «اسلامیان» و «بابیان» هستند. یکی دایره اسلام است که آثرا نقطه کفری آلوده است. از یک سوی لشکر «بابیان لعین» و در سوی دیگر «اهل یقین» رودروی یکدیگر صف‌آرایی نمودند. در پی این دیدگاه مکان رویدادها نیز خود به دو دسته خوب و بد تقسیم می‌شوند. بقعه شیخ طبرسی تا پیش از استقرار بابیان «بقعه شیخ بزرگوار» و پس از استقرار آنان «قلعه جماعت شومیّه بابیان» (همو، همان: f. ۲۱) «قلعه شومیّه»، «قلعه زندیقان» (همو، همان: f. ۱۲) و «دارالظالمین» (همو، همان: f. ۱۶) خوانده می‌شود. در تقابل با این دیدگاه منابع بایی نیز از بکارگیری القاب و خطاب‌های ناپسند دریغ نورزیده‌اند. برای نمونه در یکی از این منابع از پیروان بارفروشی سعیدالعلماء با عنوان «اشرار بارفروش» یاد شده است (اشراق خاوری، ۱۳۴۸: ۳۴). در منبع دیگری سعیدالعلماء «مجتهد فتنه‌انگیز» و «پیشوای بی‌رحم و قسّاء القلب و زشت کردار بارفروش» دانسته شده که رفتار وی «پست و موهن» بوده، زیرا با شنیدن آمدن بابیان به بارفروش «عمامه خود را بر زمین افکند و گریبان چاک نمود و وا دینا و وا مذهبا به عنان آسمان رسانید» و راه را بر آنان بست (شوقی افندی، ۱۹۹۲: ۱۱۳، ۱۰۸). از دید مورخان بایی این رویداد برای انطباق یافتن با برخی از احادیث آخرالزمانی شیعه در چارچوب مفاهیم «خروج» و «قیام» خوانش شده است.

جنگ‌های بابیان در مازندران و جنگ روایت‌ها

در ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ ملا حسین بشرویه‌ای با دستار سبز باب و بخواستاری وی پرچم سیاهی برافراشت که به پندار آنان «منادی ظهور و مبشر ولی عصر و آیت حق در روی زمین» بود. وی پیشاپیش ۲۰۲ تن از همراهان بر اسب سوار گردید تا به یاری «جناب قدوس» به جزیره خضراء رهسپار گردد. این کارزار که بیشتر آن در جنگلهای مازندران رخ داد ۱۱ ماه به درازا کشید (شوقی افندی، ۱۹۹۲: ۵-۱۰۴). جزیره خضراء جایی بود که برپایه برخی اخبار شیعی محل زندگی امام دوازدهم بود، ولی جای پرسش است که در جغرافیای فکری بابیان نخستین چگونه بر مازندران منطبق گردیده است؟ بدین‌سان در این تاریخ ملا حسین از مشهد به امر باب «بجانب جزیره الخضراء مازندران برای نصرت حبیب یعنی جناب قدوس با علم‌های سیاه» خروج کرد (اشراق خاوری، ۱۳۴۸: ۳۲). آنان در ۱۴ ذیقعدة ۱۲۶۴ به آن قلعه وارد شدند (همان، همو: ۳۵). این کارزار خونین یازده ماه به درازا کشید (شوقی افندی، ۱۹۹۲: ۱۰۵) و با

کشته شدن ملا محمد علی بارفروشی در سبزه میدان بارفروش در دوشنبه ۲۰ جمادی الثانی ۱۲۶۵ به فرجام رسید (ناشناخته، نسخه خطی: f. ۴۶)

مورخان رسمی و بایی هر یک ریشه‌ها و انگیزه‌های خود را در تبیین رویدادهای آن روزگار برشمرده‌اند. پاره‌ای از روایت‌های تاریخنگار ما نیز گاه با منابع دیگر آن روزگار همسو نیست. برای نمونه در کتاب «فتنه باب» راه بستن خسرو قادیقلایی و کشته شدن وی به دست ملاحسین بشرویه‌ای که جرقة جنگهای بایان را با مردم محلی و قوای حکومتی در بقعة شیخ طبرسی شعله‌ور کرد، اینگونه روایت شده:

چون شب را بر سر دست درآمده که خسرو با اسلحه تمام روانه اردوی ملا حسین شده و داخل مجلس ایشان گردیده که ملا حسین روی به خسرو کرده که: «ای جوان! ما به تو گفتیم که امشب را به ما مهلتی باشد، تا فردا ما برویم». که خسرو در مقام خبر خواستن و بر ایشان تنگ گرفتن گذاشته، آنچه آن گروه در مقام نصیحت برآمدند که بر خسرو تأثیری ننموده که ملا حسین دست بر قبضة غداره نموده و بلند کرده و چنان بر دهن خسرو زده که سرش از دهن جدا گردیده و به دور انداخته (ناشناخته، نسخه خطی: f. ۱۱: ۸۰۰).

در کتاب نقطة الکاف نیز که از تواریخ رسمی بایان است، چنین آمده که:

خسرو آمد خدمت حضرت و عرض نمود که می‌خواهیم برویم، انعام ما را بدهید. حضرت فرمودند مبلغ صد تومان نقد و بعضی جنس به او دادند. گفت: اسب و شمشیر خود را نیز بده. فرمودند: ازین خواهش بگذر، زیرا که اینها را شخص بزرگی به من داده است و محال می‌باشد که به کسی بدهم». خسرو ... بر ایشان تنگ گرفتن گذاشته، آنچه آن گروه در مقام نصیحت برآمدند که بر خسرو تأثیری ننموده (کاشانی، ۱۹۱۹: ۹-۱۵۸).

در قرن بدیع نیز آمده که «گروهی افراد مسلح و غضبناک» در یک فرسنگی بارفروش گرد آمده و «با الفاظ و کلمات مستهجن راه را بر آنان مسدود ساخته و هفت نفر از دوستان و همراهان بیگناه را هدف گلوله قرار دادند» (شوقی افندی، ۱۹۹۲: ۱۰۷)

همسنگی این متون نشان می‌دهد که چگونه انگیزه‌های آغاز جنگ ناهمساز روایت شده، چنانکه در دستنوشته ما سخنی از آزمندی خسرو بر اسب ملاحسین به میان نیامده است. از سوی دیگر، پاره‌ای از اعداد و ارقام دستنوشته ما نیز در سنجش با تواریخ دیگر همسان نیستند. برای نمونه در دستنوشته ما دسته بهنمیری‌ها یعنی «آقا رسول بهنمیری و برادران و بنی اعمام» «بیست هفت نفر» دانسته شده که داخل بقعة شیخ طبرسی گردیدند (ناشناخته، نسخه خطی f. ۱۴: ۸۰۰)، در حالیکه در نسخ التواریخ آمده که وی با «سی تن مرد جنگی» به آنجا رفته است (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۳۳). همچنین منابع بایی گزارش داده‌اند که «اصحاب قلعه از ۳۱۳ نفر تجاوز نمی‌نمود (شوقی افندی، ۱۹۹۲: ۱۰۵). در حالیکه در دستنوشته ما شمار آنان بسیار بیشتر آورده شده است.

کنشگران

نهاد روحانیت و نهاد سلطنت

در روایت دستنوشته ما، دو نهاد سلطنت و روحانیت در مهار و سرکوب بایان همداستان بوده‌اند، گرچه انگیزه‌های آنان همسان نبوده است. «شیخ الاسلام» در تبریز و «سعیدالعلماء» در مازندران از برجسته‌ترین مخالفان نهاد روحانیت با بایی‌ها بشمار می‌رفتند. از دید نهاد سلطنت محمدعلی بارفروشی «باغی پادشاه» بود (ناشناخته، نسخه خطی f. ۴۴: ۸۰۰)، ولی نهاد روحانیت وی را مرتد می‌دانست که می‌باید «مردم را از شر او ایمن» می‌شدند (همان، همو: f. ۴۴). در تبریز نیز هنگامی که ناصرالدین میرزا ولیعهد برای تاجگذاری

رهسپار تهران می‌شود، علمای تبریز و در رأس آنها «شیخ کبیر شیخ الاسلام» (همان، همو: f.۸) کشتن باب و سرکوب بایبان را موجب «قوام در امر سلطنت» دانستند:

... و به آمدن دارالخلافه طهران عزم نمودند که علمایان تبریز به عرض اقدس شهریاری رسانیدند که «در حقّ مرد محبوس چه حکم فرمایی؟» اگر او را به احوال خود گذارید قوامی در امر سلطنت نخواهد گرفتن، چرا که اهل ماکو به او اجماعی دارند. چون شاه جهان‌پناه در این امر آگاه گردیدند، لهذا به خواستن او احضار فرمودند» (همان، همو: f.۸).

بدینسان پس از دستگیری و زندانی کردن باب در قلعه چهریق «شاه جهان‌مدار به عزم دارالخلافه طهران اختیار نمودند.» (همان، همو: f.۹).

بر پایه داده‌های همین دستنوشست، در بارفروش مازندران نیز سعیدالعلماء از دیدگاه فقهی و کلامی بایی‌ها را «مرتد» دانست. هنگامی که از وی «استفتاء و استفسار» نمودند که با «این جماعت بایی یاغی چه بکنیم و تکلیف ما چه باشد؟» وی چنین پاسخ داد: ماندن این طایفه ضاله بسی فتنه‌ها برخاسته خواهد شدن و بسی خون‌ها ریخته خواهد شدن، البته در کوچاندن این طایفه بایی قیام نمائید که باعث خرابی مملکت / مازندران / خواهد شدن و گول این طایفه بی‌نگ‌ونام را مخورید که اینها شومند؛ لهذا این گروه را ازین مملکت دور نمائید که این گروه غدار و مکار هزار فتنه خوابیده زیر سر دارند.» (همان، همو: f.۱۰).

بر پایه گزارش‌های دستنوشست ما، پس از درهم‌شکستن ایستادگی بایی‌ها در قلعه شیخ طبرسی، «وحید العصری فخرالمجتهدین سعید العلماء» از شاهزاده خانلرخان می‌خواهد تا محمدعلی بارفروشی را تن‌سپار و تسلیم وی کند. انگیزه سعیدالعلماء این بود که به «اجماع اهل بلد» و «به فتوی» خود بارفروشی را بکشد. شاهزاده بی‌آنکه به اردتداد وی از دین توجه کند می‌گوید: این مردود، یاغی پادشاه است. باید او را به پایتخت اقدس شهریاری فرستادن تا هر چه حکم شود و به کشتن او مأمور نیستیم» (همان، همو: f.۴۴).

با این همه و به گواه برخی منابع شاهزاده با دریافت مبلغی پیشکش از سعید العلماء بارفروشی را تن‌سپار وی می‌کند، هرچند دستنوشست ما در این باره خاموشی گزیده و تنها به این عبارات بسنده نموده که:

چون دستخط آن مروج شریعت غرا به انجام رسید و او را به مهر عالی خود مزین نموده و به رسولان داده که بردند به خدمت نواب والا رسانیدند. بعد از مضمون دستخط آن بزرگوار سرکار والا، آن ملعون روسیاه و آن زندیق حال‌تبه را به رسولان سپرده و رسولان آن ملعون را برداشته به اجماعاً به خدمت آن بزرگوار رسانیدند. چون آن ملجأ فقرا را نظر بر رؤیت آن مخرب شریعت افتاد، روی از او بگردانید و فرمود: «ای ملعون مردود! ای بدتر از نصارا و یهود! این چه دعوی باطل بود که بی‌حجت و برهان نمودی و گروهی کشته و به افسانه خود از راه حق بیرون نموده‌ای و خون همه را در گردن گرفته‌ای؟» (همان، همو: f.۴۴).

بنابراین افزون بر انگیزه‌های دنیوی حکومت قاجاریه در فرونشاندن ناآرامی‌ها، نهاد روحانیت نیز با انگیزه‌های دینی با نهاد سلطنت همداستان بود. بارفروشی از نگاه دنیوی و عرفی «یاغی پادشاه» و از دیدگاه علماء «مرتد دین» بشمار می‌رفت. در پی تسلیم و تن‌سپاری محمدعلی بارفروشی در قلعه شیخ طبرسی، تاریخنگار ما مجلس رویارویی وی با سعیدالعلماء و نیز بازجویی‌های وی از بارفروشی را ریزه‌ریز گزارش نموده است. مورخ ما این مجلس را همچون مجلس یزید با اصحاب عاشورا بازآرایی کرده است.

محلی‌ها

بر پایه روایت دستنوشته ما، مردم و سرکردگان و متنفذین محلی مازندران نقش چشمگیری در این رویداد داشتند. برخی از آنان به بایی‌ها پیوسته و برخی با آنان رویارو شدند. یکی از آنان حاج مصطفی خان سورتیج بود از رجال با نفوذ مازندران و با دربار محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار در پیوند بود. در این جنگ آقاعبدالله سورتیج برادر وی با شمشیر ملاحسین بشرویه‌ای کشته شد (نک: مصطفی بن محمدباقر، ۱۳۹۰: ۹ تا ۴۱). عباسقلی خان لاریجانی ملقب به «سرتیپ» و «سردار» (۱۲۲۱-۱۳۲۶ق.) نیز از حاکمان لاریجان و از سرداران سرشناس عصر ناصری بود که توانست در یکی از جنگ‌ها ملاحسین بشرویه‌ای رهبر بایان قلعه شیخ طبرسی را با تیر بکشد. وی پس از این رویداد و شاید به پادشاه آن، در سال ۱۲۶۶ق. به حکومت بهبهان و کهگیلویه گماشته شد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۶۰ تا ۶۴). دیگر آنکه سواران قادیقلانی، بارفروشی، لاریجانی، هزارجریبی، سوادکوهی، بندپی‌ای، استرآبادی... نیز در این جنگ از نیروهای فعال محلی بودند. همچنین از شماری از بهنمیری‌ها نیز به سرکردگی رسول بهنمیری به بایی‌ها پیوستند که به سرنوشت تلخ و سوگواری دچار شدند.

روسیه

برپایه روایت‌های دستنوشته ۱۲۶۵ق. در کنار همه نیروهای درگیر یاد شده، دول خارجی بویژه روسیه تزاری و بریتانیا در این مرحله بی‌کنشی گزیده و تنها از دور و نزدیک دیده‌ور رویدادهای ایران بودند. دانسته است که ایران در سپهر سیاسی جهان در سده نوزدهم میلادی در وضعیت نیمه‌استعماری بسر می‌برد. در این وضعیت برخی حکام محلی از قشون و سازو برگ درخوری برای برقراری امنیت برخوردار نبودند. مناطق شمال کشور حوزه نفوذ روسیه و نواحی جنوب در جنبه بریتانیا بود. یکی از نمودهای چنین وضعیتی در مازندران سال ۱۲۶۴ق. بود. هنگامی است اهالی «قریه سفیدچاه» به طاهره قرة العین و محمدعلی بارفروشی و همراهان آنها شبیخون زده و «زینت و زیور» آنان را به تاراج می‌برند. آنان ناچار می‌شوند چند تن را برای بازپس‌گیری اموال به ساری نزد عباسقلی خان بیگلربیگی گسیل کنند ولی بیگلربیگی از بازستاندن اموال آنان ناتوان بوده است. در این هنگام:

بیگلربیگی چاپاری در نزد قنطر روس که این اسباب ایشان را گرفته برایشان رد نمایند. چون قنطر را بدین امر مأمور کردند، در ساعت آدمی تعیین نموده و روانه در آن بلد به نزد محمدرضا خان /نموده/ که اسباب این جماعت گرفته بدهید بیاورند. چون این خبر به محمدرضا خان رسیده در همان ساعت اسباب این گروه مع با تعارفات ارسال داشته (ناشناخته، نسخه شماره ۸۰۰: ۶ f.)

گذشته از برخی روایت‌هایی که ریشه و روند این رویدادها را به کشورهای روسیه و انگلیس نسبت داده‌اند، گزارش‌های دستنوشته ما در این پیوند از این مقدار فراتر نمی‌رود.

جنگ‌های بایان در قلعه طبرسی

چنانکه گفته شد و برپایه برخی روایت‌ها، بایی‌هایی که از خراسان آمدند ۲۰۲ تن بودند و جز چند تنی که در بارفروش کشته شدند، همگی در قلعه شیخ طبرسی پناه گرفتند. تاریخنگار ما نوشته است که «چون... خبر مواعظه ایشان در بلادها منتشر گردیده، مردم از اطراف و اکناف اجماعی و شورمستی نمودند و از اطراف خراسان و توابع، قریب به سیصد نفر آمدند داخل» قلعه شدند (ناشناخته، نسخه شماره ۸۰۰: ۱۳ f.). وی اسامی بایان حاضر در قلعه شیخ طبرسی را در دو دسته نام برده است. یکی بایان «سابق» یا کسانی که نخستین بار با اردوی خراسان به آن قلعه رفتند و دیگر بایان «لاحق» یا کسانی که پسین‌تر بدان جایگاه کوچیدند به شمار ۲۷۵ تن بودند. شمار نفرات بایان در قلعه بشدت متغیر گزارش شده است. برخی منابع رسمی بیان کرده‌اند که بایان ۳۰۰ تن مرد کارآزموده و ملا حسین ۴۰۰ تن پیاده تفنگچی داشت (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۲۵، ۱۰۲۰). تاریخنگار ما رویارویی‌های میان بایان، قوای محلی و قشون حکومتی را در شش جنگ گزارش کرده و زخمی یا کشته شدن هر یک از طرفین را بتفصیل نوشته است. برپایه دستنوشته ما «کردها» «ترکها» «استرآبادی‌ها»... و برخی دیگر از اقوام مانند افغان‌ها در این جنگ حضور داشتند. آنچه در این دستنوشته دارای اهمیت است

این است که راهبردهای جنگی هر دو سوی و بویژه بایی‌ها مانند «قلعه‌بندی، حفر خندق، خاک‌ریز، جنگ‌ریز، مزغل، اسم شب...» با ریزنگری بازنمایی شده است. جدول ۲ شمار و قشربندی آن را نشان می‌دهد:

جدول ۲- بایان قلعه شیخ طبرسی به روایت دستنوشته ۱۲۶۵ق.

رسم اسامی بایان سابق در بقعه مبارکه شیخ طبرسی	
اصحاب مشهدی و غیره	۳۹ نفر
اصحاب بشرویه	۳۰ نفر
...	...
جمعا	قریب به ۳۰۰ نفر
رسم اسامی بایان لاحق به بقعه مبارکه شیخ طبرسی	
اصحاب اصفهان	۲۷ نفر
اصحاب ...	۳۷ نفر
اصحاب سوادکوهی	۳۷ نفر
بارفروشی	۱۵ نفر
بهنمیری	۲۷ نفر
شاهمیرزادی	۳۷ نفر
کاشانی، قزوینی، زنجان	۱۵ نفر
علی آبادی و نواحی	۴۱ نفر
شیرازی‌ها	۵ نفر
محولاتی و ترشیزی	۲۷ نفر
متفرقه	۷ نفر
جمعا	۲۷۵

جنگ اول در کاروانسرای سبزه میدان بارفروش و در اعتراض به اقامت بایی‌ها در کاروانسرا روی داد و از هر دوسوی بیست - سی تن کشته شدند (ناشناخته، نسخه شماره ۸۰۰ : ۱۰ f.). جنگ دوم بیرون قلعه شیخ طبرسی با یکی از افراد محلی به نام خسرو قادیکلایی و همراهان روی داد. در این جنگ خسرو به دست ملاحسین بشرویه کشته شد و بایی‌ها به دنبال همراهان وی به خانه نظرخان گرایلی ریخته و خانه‌های اهالی روستای نظرخان را به آتش کشیدند. در یکی از منابع بایی چنین آمده که: «جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یک صد و سی نفر را به قتل رسانیدند، تنه فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعا به قلعه بردند» (میرزا جانی کاشانی، ۱۹۱۰: ۱۶۲).

جنگ سوم با بایان به فرماندهی آقاعبدالله سورتیج برادر حاج مصطفی سورتیج روی داد. در ناسخ التواریخ چنین آمده: «چون خبر قتل آقا عبدالله و غارت فرا / افرا در حضرت الملوک عجم مکشوف افتاد نیران غضب شاهانه زبانه زدن گرفت و شاهزاده مهدی‌قلی میرزا را طلب نمود و فرمان کرد بی‌توانی طریق مازندران بسپارد و یک تن از جماعت بابیه را زنده نگذارد. آنگاه بفرمود تا نام مقتولین مازندران را جریده کردند و فرزندان و بازماندگان ایشان را هر یک به عطای عظیم بنواخت و محال پشتکوه هزار جریب را به حاجی مصطفی خان تفویض داد» (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲). تاریخنگار ما نوشته در این جنگ «قریب به هفتاد و چهار نفر از مسلمانان و از این طایفه نابکار نزدیک به هشتاد نفر کشته و زخم‌دار گردیدند» (ناشناخته، نسخه شماره ۸۰۰ : ۱۸ f.). یکی از مهمترین پیامدهای این جنگ این بود که اراده حاکمیت را در سرکوب بایی‌ها جدی‌تری از پیش دنبال نماید.

جنگ چهارم در روستای واسکس (Vaskas) روی داد. این روستا امروزه در بخش علی‌آباد قائمشهر واقع شده است. تاریخنگار ما در باره این جنگ نوشته است که:

پنجشنبه پنجم شهر ربیع الاول آن جماعت یاغی طاغی عزم شیبخون اختیار نمودند و دو ساعتی به شب باقی آن جماعت یاغی قریب به چهارصد و پنجاه نفر از آن شومیّه و پنجاه - شصت نفر از اطفال به سرداری ملا حسین بشروی و جمعی از گروه خونخوار با غداره‌های آتش‌بار همه به یکبار ریختند و حاجی محمد علی مغبون و آن غدار ملعون هم کفن در گردن پلیدش انداخته و ترغیب می‌نمود (ناشناخته، نسخه شماره ۸۰۰: f.۲۲).

جنگ پنجم به فرماندهی عباسقلی خان سردار لاریجانی رخ داد و به کشته شدن ملا حسین بشروی انجامید. در میدان جنگ بنابه روایت یک منبع بایی، عباسقلی خان لاریجانی «سردار خائن و خائف که خود را در بین شاخه‌های انبوه درختی پنهان ساخته بود تیری بجانب ملا حسین پرتاب کرد و به صدر انوروش اصابت نمود» (شوقی افندی ۱۹۹۲: ۱۰). در حقایق الاخبار ناصری آمده که وی دارای ۳۰۰ تن تفنگچی بوده است «عباسقلی خان لاریجانی سیصد نفر تفنگچی با محمد بیگ یاور را به دفع آن گروه شفاوت اثر فرستاد» (خورموجی، ۱۳۴۴: ۵۸).

جنگ ششم در سنگر جعفرقلی خان بالارستاقی روی داد و جعفرقلی خان کشته شد. در «دعوی جعفر قلیخانی قریب به بیست نفر کشته و زخم‌دار گردیدند و از آن جماعت شومیّه بیست و دو سه نفر کشته و زخم‌دار و در آنجا افتاده‌اند». راهبرد قوای محلی و قشون حکومتی در این جنگ «سنگر زدن در دور شیخ طبرسی بود» بدین‌سان پنج سنگر برپا کردند با این عبارت: «۱. سنگری جهت نواب اشرف والا» ۲. سنگری برای سردار لارجانی ۳. سنگر هزارجریب به سرداری حاجی مصطفی خان و محسن خان سورتی. ۴. سنگر چهارم کرد و ترک به سرداری محمد تقی خان و محمد ابراهیم خان فرزندان بیگلربیگی» ۵. سنگر سوادکوهی به سرداری خلیل خان سوادکوهی فرزند علی خان. آنچه اهمیت دارد این است که در پی شکست در این جنگ «توپ و خمپاره از دارالخلافه طهران» آوردند (ناشناخته، نسخه شماره ۸۰۰: f.۴۸). و این سلاح‌ها در پیروزی نهایی آنان در برابر فداییان بایی نقش چشمگیری داشت. فداییانی که به روایت دستنوشته «همگی دست از جان شسته و جان نثار و از خودگذشته و سرخود را روی دست گرفته‌اند» (همو، همان: F.۳۳).

در جنگ هفتم و در پی شکست قشون و کشته شدن جعفرقلی خان بالارستاقی، میرزا تقی خان امیرکبیر «سلیمان خان سرتیپ افشار را که «مرد با تدبیر و بی نظیری» بود همراه با توپ و خمپاره شاهنشاهی از طهران به میدان جنگ در شیخ طبرسی گسیل داشت (همو، همان: F.۳۲). این جنگ به شکست حصر قلعه انجامید و در پی آن برخی خود را تسلیم و برخی مانند رسول بهنمیری از سرکردگان محلی بایی و حضرتقلی مروی از همراهان بشروی امان خواستند ولی هر دو کشته شدند. بایی‌ها که در این هنگام با کمبود نان و خوراک دست و پنجه نرم می‌کردند، در واپسین تلاش‌ها کوشیدند به «اردوی همایون» شیبخون بزنند که با سه کشته و دو زخمی بازگشتند. سرانجام بایی‌های قلعه با دریافت امان‌نامه سلاح بر زمین و قلعه را وانهادند و تن‌سپار و تسلیم قوای حکومتی گردیدند. دستنوشته مادر دنباله و در بخش پایانی به سرنوشت این اسرا پرداخته است.

جدول ۳- جنگ‌های بایان در قلعه شیخ طبرسی مازندران به روایت دستنوشته ۱۲۶۵ق.

جنگ‌ها	میدان	نفرات بایی‌ها	نفرات اسلامیان	کشته و زخمی اسلامیان	کشته و زخمی بایان	سردار/ رهبر اسلامیان	سردار/ رهبر بایی‌ها
جنگ اول	کاروانسرای سبزه میدان	---	اهل بارفروش	۲۰-۳۰ نفر	۲۰-۳۰ نفر	سعیدالعلما	ملاحسین بشروی
جنگ دوم	بیرون بقعه شیخ طبرسی	--	--	--	--	خسرو قادیکلایی	ملاحسین بشروی
جنگ سوم	خانه نظر خان گرایلی	--	--	۷۴ نفر	نزدیک به ۸۰ نفر	آقا عبدالله سورتیچ	ملا حسین بشروی
جنگ چهارم	واسکس علی‌آباد	۴۵۰ نفر و ۵۰-۶۰ نفر اطفال	--	۳۲ نفر نوجوان	--	--	ملاحسین بشروی

جنگ پنجم	اردوی سرداری و خیمه در ارطه	۵۰۰	۳۰۰۰ بندی ای هزار جریبی سوادکوهی	۱۰۰	۳۰۰	عباس خان لارجانی	ملاحسین بشروی
جنگ ششم	سنگر جعفرقلی خان بالارستاقی	--	--	قریب به ۲۰-۳۰ نفر	۳-۲۲ نفر	عباس خان لارجانی	ملا محمدعلی بارفروشی
جنگ هفتم	قلعه طبرسی و اردوی همایون	قریب ۳۰۰ تن	قشون دولتی با توپ و خمپاره	---	دستگیری و اسارت و اعدام همگی	سلیمان خان سرتیپ افشار	ملا محمد علی بارفروشی

یافته‌ها، بحث و نتیجه‌گیری

روایت‌های تاریخی دستنوشته نویافته سال ۱۲۶۵ق. در کنار منابع رسمی و بای می‌تواند در تصحیح یا تکمیل آگاهی‌های امروزین ما از تکاپوهای بایه و جنگهای آنان در پیرامون قلعه شیخ طبرسی سودمند باشد. در این روایت، جنگ بای‌ها با قوای حکومتی و نیروهای محلی در این دستنوشته با جزئیات بسیار بیشتری نسبت به منابع رسمی و غیر رسمی بازنمایی شده است. همچنین بر پایه بینش تاریخ نگار آن دو نهاد سلطنت و روحانیت در مهار و سرکوب بایان همداستان بودند، گرچه انگیزه‌های آنان همسان نبود. این متن از شش جنگ مقدماتی و یک جنگ نهایی نام برده است. هر چند در آغاز فدائیان بای به رهبری ملاحسین و سپس محمدعلی بارفروشی به پیروزی‌هایی دست یافتند، ولی در جنگ نهایی که با فرمان میرزا تقی خان امیرکبیر و پیوستن قوای حکومتی همراه با توپ و خمپاره به سرداری سلیمان خان سرتیپ از تهران به میدان درگیری همراه بود، معادلات جنگ دگرگون گردید. به گونه‌ای که محاصره بای‌ها با تجهیز قشون تنگ‌تر و با محاصره غذایی و به دنبال آن گرسنگی شدید ایستادگی آنان درهم شکست و زمینه را برای تن‌سپاری و تسلیم آنان فراهم نمود. بینش مورخ رسمی و گاه در برخی رویدادها که بیان آن برای برخی خوشایند نبوده خاموشی روا داشته است. مورخ کوشیده فضای روایت خود را در دو جبهه حق و باطل بازتعریف نماید. وی گاه برای تقریب به ذهن مردمان آن روزگار از کتاب طوفان البکاء یاری جسته و صحرای کربلا را این بار در جنگ با بایان بازآرایی نماید. این پژوهش کوشید با معرفی این دستنوشته و با یاری برخی از داده‌های تاریخی به برخی از تاریکی‌ها پرتو افکند.

کتاب‌نامه

- اشراق خاوری، عبدالحمید. (۱۹۹۱=۱۳۴۰ بدیع). مطالع الانوار: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی. دهلی نو: مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت.
- اعتضاد السلطنه. (۱۳۶۲). فتنه باب. (عبدالحسین نوایی، تدوین) تهران: انتشارات بابک.
- امانت، عباس (۱۳۸۳). قدرت و دین: جهان شیعه و جنبش بایی، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی.
- جوهری، محمدابراهیم بن محمدباقر. (۱۳۲۳ق.). طوفان البکاء. طهران: کارخانه مشهدی خداداد باسمه چی به مباشرت میرزا اسمعیل خورموجی، محمدجعفر بن محمدعلی. (۱۳۴۴). حقایق الاخبار ناصری. (حسین خدیوچم، تدوین) تهران: کتابفروشی زوار
- رافتی، وحید. (۲۰۱۴). یادنامه اشراق خاوری. مادرید - اسپانیا: بنیاد فرهنگی نخل.
- سپهر، محمدتقی. (۱۳۷۷). نسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه) (جلد سوم: سلطنت ناصرالدین شاه). (جمشید کیانفر، تدوین) تهران: اساطیر.
- سلیمانی، محمدحسین. (۱۴۰۴). فهرست نسخه‌های مدرسه ولی عصر خوانسار (جلد ۱). مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۳ مجلد.
- سلیمانی، محمدحسین؛ فریدونی، حسنعلی. (۱۳۹۲). روایت یک سیاح از شورش شیخ عبیدالله. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی.

شوقی افندی. (۱۹۹۲ = ۱۴۹۹ بدیع). کتاب قرن بدیع. کانادا، اونتاریو: موسسه معارف بهائی بلسان فارسی

عضد الدوله، احمد میرزا. (۱۳۶۲). تاریخ عضدی: شرح حال زنان و دختران و پسران و متضمن سی و هشت سال سلطنت و نوادر احوال فتحعلیشاه. کرج: شرکت انتشاراتی سرو، گوهر دشت کرج، کتابخانه دهخدا.

فروزش، سینا. (۱۳۹۶). ترکیب و خاستگاه اجتماعی شورشیان بایی با تأکید بر شورش بایی‌ها در مازندران ۱۲۶۴-۱۲۶۵ق. پژوهشنامه تاریخ، سال دوازدهم شماره ۴۶، ۶۳-۸۲

کاشانی ثابت، فیروزه (۱۳۸۸). بایان و مسئله خشونت: نگاهی به روایت‌های جنگ قلعه طبرسی. فصلنامه ایران نامه، ۲۷ (۱-۲)، ۱۱۸-۱۳۵.

کاشانی، حاجی میرزا جانی. (۱۹۱۰م = ۱۳۲۸ق.). نقطة الکاف: در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه. (به سعی و اهتمام: ادوارد برون) لیدن: بریل.

مصطفی بن محمدباقر. (۱۳۹۰). تبصرة الزائرین: سفرنامه حاج مصطفی خان سورتیج (۱۲۶۲ قمری). (سامان سورتیجی، تدوین) ساری: شلفین.

ملک خسروی نوری، محمدعلی. (۱۳۰ بدیع). تاریخ شهدای امر: شرح اصحاب قلعه شیخ طبرسی (جلد دوم). تهران: موسسه ملی مطبوعات امری.

موجانی، سید علی. (۱۳۹۰). تاریخ‌نگاری بایبگری و بهائی‌گری در ایران. فصلنامه مطالعات تاریخی، ۹ (۳۴)، ۱۱-۴۲

ناشناخته. (نسخه خطی شماره ۸۰۰). تاریخ جنگهای بابیان در مازندران. استان اصفهان، خوانسار: حوزه علمیه حضرت ولی عصر

